

برداشتی از حکایت‌های مثنوی داستان طوطی و بازرگان



آزادی با اندیشیدن به دست می‌آید

ناهدید نوربخش

کارشناس ارشد

مدیریت آموزشی

ونکوور کانادا

بود بازرگان و او را طوطی
چونک بازرگان سفر را ساز کرد
هر غلام و هر کنیزک را ز جود
هر یکی از وی مرادی خواست کرد
گفت طوطی را چه خواهی ارمغان
گفتش آن طوطی که آنجا طوطیان
کان فلان طوطی که مشتاق شماس
بر شما کرد او سلام و داد خواست
گفت می‌شاید که من در اشتیاق
این روا باشد که من در بند سخت
این چنین باشد وفای دوستان
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار
چونک تا اقصای هندستان رسید
مرکب استانید پس آواز داد
طوطی زان طوطیان لرزید بس
شد پشیمان خواجه از گفت خبر
این مگر خویشست با آن طوطیک
این چرا کردم چرا دادم پیام

در قفس محبوس زیبا طوطی
سوی هندستان شدن آغاز کرد
گفت بهر تو چه آرم گوی زود
جمله را وعده بداد آن نیک مرد
کارمت از خطه هندوستان
چون ببینی کن ز حال من بیان
از قضای آسمان در حبس ماست
وز شما چاره و ره ارشاد خواست
جان دهم اینجا بمیرم در فراق
گه شما بر سبزه گاهی بر درخت
من درین حبس و شما در گلستان
یک صبحی در میان مرغزار
در بیابان طوطی چندی بدید
آن سلام و آن امانت باز داد
او فتاد و مُرد و بگسستش نفس
گفت رفتم در هلاک جانور
این مگر دو جسم بود و روح یک
سو ختم بیچاره را زین گفت خام

کرد بازرگان تجارت را تمام
هر غلامی را بیاورد ارمغان
گفت طوطی: «ارمغان بنده کو؟»
باز آمد سوی منزل دوست کام
هر کنیزک را ببخشید، او نشان
آنچه دیدی و آنچه گفتی بازگو»

دست خود خایان وانگشتان گزان
بردم از بی دانشی و از نَشاف؟
چیست آن کلین خشم و غم را مقتضیست؟
با گروهی طوطیان همتای تو
زهره‌اش بدرید و لرزید و بمُرد
لیک چون گفتم پشیمانی چه سود؟
پس بلرزید، اوفتاد و گشت سرد

گفت: «نی من خود پشیمانم از آن
من چرا پیغام خامی از گزاف
گفت: «ای خواجه پشیمانی ز چیست؟
گفتم آن شکایت‌های تو
آن یکی طوطی ز دردت بوی بُرد
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود
چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد

برجهید و زد گله را بر زمین
خواجه در جست و گریبان را درید
این چه بودت، این چراگشتی چنین؟
ای دریغا همدم و هم‌راز من
راح روح و روضه و ریحان من
طوطیک پژید تا شاخ بلند
کآفتاب شرق تُرکی‌تاز کرد
بی‌خبر ناگه بدید اسرار مرغ
از بیان حال خودمان ده نصیب
ساختی مگری و ما را سوختی»

خواجه چون دیدش فتاده همچنین
چون بدین رنگ و بدین حالش بدید
گفت: «ای طوطی خوب خوش‌حنین
ای دریغا مرغ خوش‌آواز من
ای دریغا مرغ خوش‌الحان من
بعد از آتش از قفس بیرون فکند
طوطی مرده چنان پرواز کرد
خواجه حیران گشت اندر کار مرغ
روی بالا کرد و گفت: «ای عندلیب
او چه کرد آنجا که تو آموختی؟

که رها کن لطفِ آواز و وداد
خویشان مرده پی این پند کرد

گفت طوطی کاو به فعلم پند داد
ز آنک آواز ترا در بند کرد

وانچ بجهد از زبان چون آتشست
گه ز روی نقل و گه از روی لاف
در میان پنبه چون باشد شرار
زان سخنها عالمی را سوختند
روبهان مرده را شیران کند

این زبان چون سنگ و هم‌آهن و شست
سنگ و آهن را مزین برهم گزاف
زانک تاریکست و هر سو پنبه‌زار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
عالمی را یک سخن ویران کند

این داستان، یکی از زیباترین داستان‌های مثنوی است. مولوی در این داستان قصه‌ی بازرگانی را بیان می‌کند که طوطی زیبایی در قفس داشت. روزی او می‌خواست به هندوستان سفر کند. پس، از همه‌ی خدمتکاران خود پرسید که چه چیزی برای آن‌ها سوغاتی بیاورد؟ هر کس چیزی خواست. سپس از طوطی خود پرسید: «برای تو چه سوغاتی بیاورم؟»

طوطی گفت: «وقتی به هندوستان رسیدی، سلام مرا به طوطیان آزاد برسان و بگو دوستی در قفس، چشم انتظار شماست. این انصاف نیست که شما با شادمانی در سبزه‌زار و روی درختان، در پرواز باشید و من در قفس باشم. پس یادی هم از این دوست محبوس خود کنید.» بازرگان پیام را به طوطیان رساند. ناگهان یکی از طوطیان آزاد لرزید، بر زمین افتاد و بی‌حرکت ماند. بازرگان از این اتفاق، متعجب و ناراحت شد. وقتی به خانه بازگشت، طوطی از او پرسید که: «آیا پیغام مرا به طوطیان رساندی؟» بازرگان ماجرا را برای طوطی خود تعریف کرد و از این‌که با رساندن آن پیام، باعث مرگ آن طوطی شده‌بود، اظهار ناراحتی کرد. طوطی وقتی سخن بازرگان را شنید، ناگهان خود را به زمین انداخت و بی‌حرکت شد.

بازرگان گمان کرد که طوطی اش مرده است. در قفس را باز کرد تا او را بیرون بیاورد؛ اما طوطی، ناگهان پر کشید و بر شاخه‌ی درختی نشست.

بازرگان با شگفتی پرسید: «این چه کاری بود؟» طوطی گفت: «دوست آزادم با رفتارش به من یاد داد که اگر می‌خواهم از قفس رها شوم، باید راه درست را پیدا کنم.»

داستان «طوطی و بازرگان» یکی از زیباترین حکایت‌های مثنوی است که در کنار جذابیت داستانی، درس‌های ارزشمندی برای ما دارد. این داستان، تنها درباره‌ی یک پرنده نیست؛ درباره انسان‌هایی است که گاهی خود را در قفس ترس، ناامیدی، تنبلی یا عادت‌های نادرست زندانی می‌کنند. برای انسان‌ها، قفس همیشه از میله‌های آهنی ساخته نشده است. گاهی ترس از اشتباه کردن، خجالت کشیدن، زود عصبانی شدن یا ناامید شدن، قفسی نامرئی دور ما می‌سازد.. مولانا به ما

یاد می‌دهد که با فکر کردن، صبر، یادگیری و شجاعت می‌توانیم از این قفس‌ها بیرون بیاییم و رشد کنیم. مولانا به ما یادآوری می‌کند که بزرگ‌ترین قفس، قفس ذهن و ترس‌های ماست. هرگاه با دانایی، امید و تلاش به زندگی نگاه کنیم، بال‌های پروازمان را پیدا خواهیم کرد.

مولانا در ادامه، به قدرت سخن و زبان اشاره می‌کند و با چند تشبیه زیبا نشان می‌دهد که یک کلمه می‌تواند سازنده یا ویرانگر باشد. او می‌گوید که زبان انسان مانند سنگ و آهن است و سخنی که از آن بیرون می‌آید مانند آتش. همان‌گونه که برخورد سنگ و آهن جرقه ایجاد می‌کند، سخن نیز می‌تواند آتش فتنه و دشمنی را روشن کند. سپس سفارش می‌کند که بیهوده سنگ و آهن را به هم نزنید؛ یعنی بی‌فکر سخن نگویید، چه برای نقل کردن حرف دیگران و چه برای خودنمایی و لاف‌زدن.

او دلیل سفارش خود را چنین بیان می‌کند که دنیا مانند جایی تاریک و پراز پنبه خشک است؛ اگر در میان این پنبه‌ها جرقه‌ای بیفتد، همه‌جا را آتش می‌گیرد. یعنی دل‌های مردم آماده تأثیر گرفتن هستند و یک سخن نادرست می‌تواند آشوب بزرگی به پا کند. او کسانی که چشم خود را بر حقیقت بسته‌اند و بدون اندیشه سخنان آتش‌افروز را می‌گویند یا می‌پذیرند را ستمکارانی می‌نامد که باعث می‌شوند که جامعه‌ای بزرگ آسیب ببیند.

این داستان چند پیام اساسی دارد:

- اندیشیدن پیش از هر عمل: اندیشیدن، کلید حل مشکلات است و هر مشکلی راه‌حلی دارد. طوطی برای رهایی از قفس، با عجله یا زور تلاش نکرد؛ بلکه با دقت به پیامی که از دوستش دریافت کرده بود فکر کرد و راه درست را برگزید. این داستان به ما می‌آموزد که هنگام روبه‌رو شدن با مشکلات، ابتدا بیندیشیم و سپس تصمیم بگیریم.

- صبر و تأمل: با صبر، می‌توان بر ترس‌ها غلبه کرد. رسیدن به هدف همیشه آسان نیست. طوطی برای رسیدن به آزادی، صبر کرد و در زمان مناسب دست به عمل زد. موفقیت اغلب نتیجه صبر، برنامه‌ریزی و تلاش است.

- بهره‌بردن از تجربه‌ی دیگران: یادگیری از تجربه دیگران، انسان را خردمندتر می‌کند. گاهی لازم نیست همه چیز را خودمان تجربه کنیم. اگر با دقت به تجربه‌ی افراد دانا و باتجربه گوش دهیم، می‌توانیم راه درست را آسان‌تر پیدا کنیم.

- شجاعت در تغییر: گاهی برای رسیدن به شرایط بهتر، باید از منطقه‌ی امن خود خارج شویم. شجاعت به معنای نترس بودن نیست؛ بلکه یعنی با وجود ترس، تصمیم درست را انجام دهیم.

- آزادی با مسئولیت همراه است: آزادی تنها رهاشدن از قفس نیست. انسان آزاد، کسی است که بتواند درست فکر کند، انتخاب‌های درست انجام دهد و مسئولیت رفتارهای خود را بپذیرد.

- ارزش دوستی و همدلی: طوطی آزاد، بدون آنکه سخنی بگوید، با رفتارش به دوست خود کمک کرد. دوستان خوب همیشه با مهربانی و دانایی، راه درست را به یکدیگر نشان می‌دهند.

- غلبه بر ترس: بسیاری از قفس‌های زندگی از ترس ساخته شده‌اند؛ ترس از شکست، اشتباه یا ناتوانی. این داستان به ما یادآوری می‌کند که با اعتماد به نفس، یادگیری و تلاش می‌توان بر این ترس‌ها غلبه کرد.

- قدرت و تأثیر سخن: گاهی تنها یک جمله یا یک سخن نابجا می‌تواند زندگی افراد، دوستی‌ها، خانواده‌ها یا حتی یک جامعه را ویران کند. کلمات قدرت فراوانی دارند. همان‌طور که یک جرعه می‌تواند انبار بزرگی از پنبه را بسوزاند، یک سخن نسنجیده نیز می‌تواند دل‌ها، رابطه‌ها و حتی جامعه‌ای را دچار اختلاف و ویرانی کند. بنابراین انسان خردمند پیش از سخن گفتن، به پیامدهای سخن خود می‌اندیشد.